

بائزر

برگ ریزان سرخ در زرد قران
آتش افروخته به دامن باغ
در عیار کبود شاگله
هر درختی به کف هزار چراغ
یا نواهی باد، موار و صد
قطره های بلور باران تنز
بر سر ~~شام~~ شام، موار و صد

چمن نیز چون صبر لطف
روی آن نقش؟ ز پو لک زرد
کس نداند چه می شود فردا
باید امروز را تماشا کرد

برگ؟ - مرغی کان ز زمین اند
گشت و پروازشان طلا رنرست
بس دل انگیز تر ز باغ بهار
گلن ز رنگار بائزرست
x x x

لندن - اکتبر ۱۹۱۲
زاده

برگ درون سرف و زرد قران
آتش افروخته به دامن باغ
در غبار کبود شاگله
هر درختی به کف هزار چراغ
با نوا هم باد هم رقص
قطره هم ^{بند} هم باران نهر
بوسه ^{مانه} لاله شاد هم رقص

صحن نیز چون هر رطوف

ند چون چون هر روز گلها
دو ما آن نقش ^{آه} ز نو یک زرد
کس نداند چه ما شود فردا
باید امروز را تما سا کرد

برگ آه - مرغکان زین اند
گشت و پروازشان طلا زینت
بس دل انگیز تر از مانع بهار
گلشن ز گلزار با ^ب تر است

x x x

لندن اکتبر ۱۹۸۲

زاده

